

«جشنواره فیلم کودک و نوجوان» و... نادیده بگیریم.
کاشانکا. آنتوان چخوف (ص ۱ تا ۳۵)

در یک کلمه، «چخوف»، نازنین است. او قادر است سنگین‌ترین و خسته‌کننده‌ترین مفاهیم فلسفی را در قالب جملهای کوتاه و کنایه‌آمیز، به شیرین‌ترین لطیفه‌دنی تبدیل کند و به چابکی یک تردست، از دل عجیب و غریب‌ترین کارها و غیرمنتظره‌ترین حوادث، حکایت‌هایی ملموس و دلنشین درباره زندگی و هرچه در آن هست بیافریند و خلاصه اینکه او خالق غم‌انگیزترین شوخیهای دنیاست: آن مرد تنها و مسلول؛ چخوف! چخوف! نازنین!

یکی از جذاب‌ترین و کهن‌ترین انواع افسانه‌های عامیانه برای کودکان و نوجوانان، فابل‌ها (Fable) یا حکایت‌های کوتاهی هستند که در آنها حیوانات، اشیا و پدیده‌های طبیعی با زبان و تفکر انسان ظاهر می‌شوند. البته کاشانکای چخوف دقیقاً یک فابل نیست. در واقع او از این قالب اصیل و کهن برای بیان داستان خود سودجسته و با تزریق خلاقیتها و ظرافتهای خاص خودش در جریان پرداخت قصه، زیبایی امروزی و معاصر بودن را به آن بخشیده است.

بیشترین دلفریبی قصه برای نوجوانان از آنجاست که خیزد که چخوف کاملاً در جلد شخصیت اصلی داستان که یک سگ است فرو رفته است؛ از چشمان او به آدمها و اشیا می‌نگرد، با بینی او بو می‌کشد و مهمتزاز همه، با ذهن او می‌اندیشد. به این نمونه‌ها توجه کنید:

«به اندازه جویدن یک استخوان درست و حسابی، زمان گذشت» (ص ۲۲)؛ «کاشانکا تمام آدمها را به دو بخش بسیار نابرابر تقسیم می‌کرد: اربابها و مشتریها، این دو با هم یک تفاوت اساسی داشتند؛ اولی‌ها حق داشتند او را بزنده، در حالی که او خودش حق داشت به پر و پای دومی‌ها بیچند!» (ص ۸)

چخوف در قسالب یک غاز و گربه (دیگر



نام کتاب: در مدرسه شبانه‌روزی
نویسندگان: چخوف، داستایفسکی، تولستوی
مترجم: مهدی پرتوی
ناشر: نشر مرکز (کتابهای مریم)
چاپ اول: اسفند ۱۳۷۷
شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
تعداد صفحات: ۸۷ صفحه
بها: ۴۸۰ تومان

◀ کمتر کسی می‌داند که
این نویسندگان،
داستانهایی برای کودکان
نوشته‌اند.

◀ اشکال عدم تفکیک مخاطب
کودک و نوجوان به ناسر برمی‌گردد.

◀ چخوف در جریان پرداخت
قصه‌ای قدیمی، زیبایی معاصر بودن را به
آن بخشیده است.

◀ داستان داستایفسکی
برای نوجوانان،
بیش از حد جدی و ترازیک است.

شاید کمتر اتفاق بیفتد که کنار هم نشستن سه نام، چنین موج عظیم و متلاطمی از احساسات متضاد و گوناگون را با خود بیاورد؛ همه افت و خیزها و سایه‌روشنهایش. و شاید کمتر کسی بداند که داستایفسکی، تولستوی و چخوف، قصه‌هایی نیز برای کودکان و نوجوانان نوشته‌اند. در واقع آنچه پیش از هر چیز دیگر در این مجموعه، در مدرسه شبانه‌روزی، جلب توجه می‌کند و آن را به عنوان یک مجموعه قصه‌کودکان و نوجوانان، قابل بحث می‌سازد، همین وجه است. البته ناشر، به همان اندازه که در انتخاب چنین اثری برای ترجمه، هوشیاری و سلیقه به خرج داده، در تعیین طیف خواننده، از موضعی ساده‌انگارانه عمل کرده است؛ حتی اگر از دیدگاه روان‌شناسی صرف به قضیه نگاه نکنیم، باز هم کودکان و نوجوانان، دو گروه سنی مجزا هستند و تفاوت‌های آشکار ویژگی‌های انحصاری هر یک، مانع از آن می‌شود که آسوده و قاطع، هر دو رایگی و هم‌گروه فرض کنیم؛ به ویژه که هر سه این داستانها بیشتر متناسب با روحیات یک نوجوان خلق شده‌اند تا یک کودک. به هر حال شاید قرار است این قضیه را هم مثل برخی اشتباهات نگارشی، به عنوان «غلط رایج» بپذیریم و آن را مثل عبارتهای «برنامه‌کودک و نوجوان»،

سه امپراتور

● حبیبه جعفریان

« هر چند موضوع داستان تولستوی، نوجوانانه نیست، اما حوادث و شیوه روایت او، آن را برای نوجوانان جذاب ساخته است.

« چخوف خالق غم‌انگیزترین شوخی‌هاست.

ناشر را بر قصه‌ناریده بگیریم، خواننده از کجا بداند که پسرک چرابیکس و کار است؟ و غیر از این، چرا از مادرش بدش می‌آید و او را مایه خجالت خود می‌داند؟ چرا بعد از رفتن مادرش نقرتی کور نسبت به «توچاردها» در دل می‌پروراند و چطور می‌شود که ناگهان محبتش نسبت به مادرش فوران کرده، دستمال یادگار او را با اشک‌هایش خیس می‌کند؟ نویسنده هیچ کدام از این قضایا و اتفاقات را برای ماتوضیح نمی‌دهد. انگیزه‌ها نامعلوم، دگرگونی‌ها بی‌دلیل و ناگهانی، و شخصیتها مثل چوب، شق و رق‌اند.

شخصیت‌های قصه) نیز همان قدر خوب و کامل است که در قالب یک‌سگ؛ آن چنان که احساس می‌کنید هیچ‌گاه در عمرتان این قدر عاشق سگ و گربه و غاز نبودید! توصیف منظره مرگ غاز (ایوان ایوانیچ) از دیدکاشتانکا و اینکه او حضور مرگ را در آن اتاق قدیمی به شکل غریب‌ای نامرئی که نمی‌شود او را گاز گرفت، حس می‌کند، از تاثیر گذارترین و زیباترین بخشهای این قصه است. همچنین قدرت چخوف در ترسیم رابطه عاطفی مرد میانسال با حیواناتش، آن را به عامل دیگری برای جذب خواننده تبدیل کرده است.

همه اینها با چاشنی ملسی از طنز چخوفی، که در تمام فضای داستان سیال است، دست به دست هم داده‌اند تا بچه‌ها به چخوف به چشم نابغهای نگاه کنند که کاشتانکا را نوشته است!

زندانی قفقاز. لئو تولستوی (ص ۲۵ تا ۷۵).

می‌گویند تولستوی در یک روز ملال آور در دوران پیری، چندین سال بعد از اینکه دیگر رمان نوشتن را به کلی کنار گذاشته بود، کتابی را برداشت و از وسطش شروع به خواندن کرد؛ توجهش جلب شد و خیلی خیلی خوشش آمد و بعد به عنوان کتاب نگاه کرد و دید که نوشته شده: «آناکارنین، نوشته لئو تولستوی»

زندانی قفقاز، به همین سراسستی و همین قدر غافلگیرکننده آغاز می‌شود؛ انگار که خواندن کتابی را از وسط شروع کرده باشی. اما این مسئله، بیشتر از آنکه خواننده را متحیر یا گیج کند، او را به یاد افسانه‌های قدیمی و رویاهای بی‌حد و مرز کودکی می‌اندازد. در واقع زندانی قفقاز، مثل یک آشنایی قدیمی دور است و فقط یک «یکی بود یکی نبود» کم دارد.

در نگاه اول چنین به نظر می‌رسد که این قصه باشخصیت‌های متعدد بزرگسالش، هیچ ارتباطی با دنیای نوجوانها و دغدغه‌هایشان ندارد و مخصوصاً در صفحاتی که به توصیف وضعیت «زلیین» (قهرمان قصه) در میان تاتارها می‌گذرد، به نوعی پژوهش مردم‌شناسانه نزدیک می‌شود، اما توان تولستوی در بازآفرینی و پرورش وجه ماجراجویانه و هیجان‌انگیز داستان؛ یعنی برگ‌برنده قصه برای آنکه مقبول طبعیک نوجوان واقع شود، نثر ساده و بی‌حشو و زوایدش و روایت موشکافانه و در عین حال دراماتیک او از شیوه زندگی تاتارها، که باعث می‌شود شخصیتها و فضای قصه همچنان که جذاب و خیال‌انگیز به نظر می‌رسند، باورپذیر نیز باشند. همه از جمله مواردی است که زندانی قفقاز را برای خواننده نوجوان از کششی غیرقابل انکار برخوردار کرده است.

در مدرسه شبانه‌روزی، فتودور دستایفسکی (ص ۷۵ تا ۸۷) در مدرسه شبانه‌روزی برای خواننده نوجوان (یا کودک)، بیش از آنچه باید، تراژیک و جدی است و این از نویسنده‌ای چون داستایفسکی که همواره روایتگر رنج و اندوه بشری بوده است، غیرمنتظره نیست. اما مشکل اساسی در جای دیگری است؛ در مدرسه شبانه‌روزی، قطعه‌ای شتابزده و مبهم است. در واقع همه چیز آن خیلی به اختصار برگزار شده و نویسنده خطوط اصلی داستان را میان بر زده است. اگر مقدمه



روس در شیوه به کارگیری کلمات و در یک کلمه «نثر» و «سبک» آنهاست.

پانوشته‌ها:

- عنوان کتابی با همین عنوان؛ که «بهزاد برکت» آن را گردآوری و «هرمز ریاحی» ترجمه کرده است.
- از مقدمه ناشر بر کاشتانکا، در همین کتاب.
- ناباکوف، ولادیمیر. درسهایی درباره ادبیات روس.
- ترجمه‌فرازان طاهری. (تهران، نشر نیلوفر، ۱۳۷۱). ص ۲۲۷.

خواندن چنین قصه‌ای درست مثل رانندگی کردن در مه غلیظ، در جاده‌ای پرپیچ و خم است.

فکرش را بکنید، چقدر برای خواننده کم سن و سال ما موضوع بغرنج است که حتی نام قهرمان قصه‌اش را نداند! در واقع همه اینها باعث می‌شود که او نتواند به شخصیت داستان نزدیک شود؛ هر چند که تراحماسات‌گرا (Sentimental) و نه سطحی. داستایفسکی، به ویژه در پایان قصه، خواننده را به شدت تحت تاثیر قرار می‌دهد و حس همدردی او را نسبت به پسرک برمی‌انگیزد و شاید اگر این قصه برای طیف خاصی نوشته نشده بود و درباره آن در این چارچوب، قضاوت نمی‌شد، می‌توانست در همین شکل فعلی، قصه کوتاه مدرن و بی‌نقصی به حساب بیاید.

در پایان باید به ترجمه متین و در عین حال ساده و روان کتاب اشاره کرد؛ هر چند که گاه وجود عبارتهایی چون «مادرت باید زمانی خیلی قشنگ بوده» (ص ۸۲) و «در حالی که با دندانهای عریانش جیغ می‌کشید» (ص؟) مثل ناخنک یک بچه بازیگوش، این زیبایی را خدشه‌دار کرده است، اما آنچه این بازیگوشی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، چیره دستی و توانایی مترجم در انعکاس دقیق تفاوت‌های سه امپراتور ادبیات